

انتظار ظهور

پروفسور مظفر اقبال
مترجم: ع. ف. آشتیانی

انسان به جامعه مسلمانی که تا خرخره به بت پرستی مدرن فرو رفته است، چه امیدی می‌تواند ببندد؟ این‌ها کیش‌های امروزی هستند که از مردان و زنان معمولی، بت‌های دست‌نایافتنی می‌سازند

پروفسور مظفر اقبال برای خوانندگان مجله سوره، نام‌آشنایی است، همان گونه که او نیز با این نشریه ناآشنا نیست. دکتر اقبال یکی از نخبگان دل‌سوزی است که قضایای ایران را با وسواس و دقت بی‌گیری می‌کند. در گپ و گفت‌های صمیمانه‌ای که چندین بار با ایشان داشتیم، بارها به علاقه قلبی خود به کشور ایران و پیوسته به انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار آن، حضرت امام خمینی^(ع)، اشاره و در همین گفت‌وگوهای خصوصی، از بارهای آشفتنگی‌ها اظهار نگرانی می‌کرد. در هر نوبت که بوق‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای غرب می‌کوشیدند تصویر یک کشور بحران‌زده و در حال سقوط را از نظام جمهوری اسلامی ایران به مردم کشورهای غربی نمایش دهند، دکتر اقبال با ارسال ایمیل، از ما گزارش واقعی وقایع را جویا می‌شد که ما نیز بمقدار توش و توان خود با توضیح اصل ماجرا برای ایشان، تلاش می‌کردیم او را نسبت به قضایا از نگرانی درآوریم. در تمامی مطالبی که دکتر اقبال درباره وضعیت گذشته و حال جهان اسلام نگاشته است، عمق اندوه ایشان از لایه‌لای عبارات به خوبی احساس می‌شود. آن چه در این کتبه نوشته می‌خوانند هر چند ترسیم اوضاع اسف‌بار همسایه جنوب شرقی ماست، اما تلنگری است به وجدان‌های بیدار مردم فهیم کشور ما که نعمت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را همواره قنر بدانند و به حکم وظیفه مسلمانی، برای کمک به هم‌کیشان خود در سراسر عالم، هر آن چه از عهده آنان برمی‌آید، انجام دهند.

پیشوای مدبری به حال خود رها شده‌اند و در دایره‌ای باطل به چپ و راست می‌لغزند و در این پیچ و تاب خوردن‌های سرگیجه‌آور، بر یکی می‌خروشند، آن دیگری را می‌ستایند، جیغ و دادی به راه می‌اندازند، گاهی دل به امید می‌سیارند و گاهی از همه چیز و همه کس دل‌زده و ناامید می‌شوند. در میانه نقش‌بازی‌های بازیگران این ملودرام، تار و پود جامعه روزبه‌روز گسیخته‌تر می‌شود. هر روز خبر انفجار بمب و حملات انتحاری و عملیات‌های نظامی را می‌بینیم و می‌شنویم.

صحنه‌ای کاملاً مغشوش و آشفته در برابر چشمان ما گسترده شده و حتی روزنه‌ای برای ورود نور روشنی‌بخش و امیدآفرین باقی نگذاشته است. در بستر این صحنه، آن چه خودنمایی می‌کند قال و مقال‌های بی‌سرانجام و مضحکی است که بازی‌گردان آن عده‌ای مرد (و تعدادی زن) بی‌مقدار هستند. اینان مشت‌ی مردمان حقیرند که با سیاست‌های کوتاه‌بینانه خود سدی سهمگین‌تر از سد سکندر در برابر رشد و تعالی یک ملت برافراشته‌اند. توده عظیم مردم بدون هیچ

از آب‌شهرهای آلوده، پرازدحام و بی‌سر و صاحب که دور می‌شویم و به قلب مناطق روستایی قدم می‌گذاریم، تصویر شفافی از پاکستان امروز پدیدار می‌شود. در شهرهای کوچک و روستاهای کشور ما شکل دیگری از زندگی جریان دارد، جوامعی متفاوت که ضرابهنگ زندگی آن‌ها به‌دست نیروهایی به قدمت هستی بشر تنظیم می‌شود: گرسنگی، ترس، بردگی، فقر... و همه جور بیماری. و در میانه این نیروهای خردکننده زندگی بشری، تجسم تسلیم محض در برابر کسی که این مردم ساده از همه جا بی‌خبر را در دام بردگی نگاه داشته است، می‌توان دید. خاندان‌های چوهدری‌های پنجاب که نام‌شان همه جا هست ولی از خودشان خبری نیست؛ وادراهای سند، سردارهای بلوچستان، و خان‌های مناطق خان‌خانی پاکستان، چنان زنجیری بر دست و پای مردان و زنان مناطق روستایی پاکستان بسته‌اند، که کم‌ترین بارقه امید به هر گونه تغییری در وضع و حال این کشور را از بین برده است. انتخاباتی از بی‌انتخاباتی دیگر برگزار می‌شود و باز همان چهره‌های تهوع‌آور قدیمی در عمارت‌های اعیانی پرطمطراق پایتخت از صندوق‌ها بیرون می‌آیند تا همان بازی کهنه را بازی کنند، و سهمی افزون‌تر از قبل، از زندگی و خون توده‌های فقیر و گرسنه و ویران‌شده به چنگ آورند.

ناامیدی مساوی است با مرگ، اما انسان از حکومتی که چنددستی در آن اوج نیز فراتر رفته است، چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ فرشته نجات یک گروه، اهریمن خون‌خوار گروه دیگر است. انسان به جامعه مسلمانی که تا خرخره در بت‌پرستی مدرن فرو رفته است، چه امیدی می‌تواند ببیند؟ این‌ها کیش‌های امروزی هستند که از مردان و زنان معمولی، بت‌های دست‌نایافتنی می‌سازند: از قهرمانان ورزشی، سیاستمداران و مجریان رسانه‌ها که در واقع، حجم عظیمی از انرژی و وقت شهرنشینان را می‌سوزانند. در هر کجای این شهرها که می‌رویم، صحبت آن‌ها و گفتارها و کردارهای‌شان در میان مردم می‌چرخد و می‌گردد. این‌ها مثلاً مردان و زنان تحصیل‌کرده‌ای هستند که بر طبق یک روال دائمی، نمی‌تواند اوقات بیداری‌شان را درگیر اقوال و افعال رهبران سیاسی احزابی هستند که آن‌ها را ملک طلق خود می‌دانند و با از ژنرال‌هایی سخن می‌گویند که حقوق‌شان از جیب مردم فقیر و بی‌نوا می‌تأمین می‌شود و به‌اصطلاح باید مدافع آنان در برابر مهاجمان بیگانه باشند، اما کارشان این شده است که پاره‌های سرزمین خود را در یک بازی تمام ناشدنی دائماً فتح کنند؛ و با موضوع حرف‌های‌شان، مفسدانی است که پهنای صورت‌شان را ریش پوشانده و از جایگاه خدا با مردم سخن می‌گویند، اما در واقع از شکم‌های‌شان حرف می‌زنند.

با فاصله گرفتن از زندگی‌های مصنوعی مردم اسلام‌آباد، لاهور و کراچی و گشت و گذار در مناطق قبایلی و روستایی این سرزمین نکبت‌زده که قداست همه چیز در آن از بین رفته است، یاس و سرخوردگی بر جان انسان چنگ می‌اندازد. در ورای افاده‌های نظامیان، سیاستمداران، خواص فاسد و رهبران پرمدعای پاکستان، میلیون‌ها زن و مرد و کودک مفلوک و ستم‌دیده را می‌توان دید که در «انتظار ظهور» رهبری مقتدر، روزها و شب‌ها را می‌شمارند. رهبری که زنجیرهای صدها سال بردگی را از جسم و جان آنان بگشاید، و به آنان حیاتی را ارزانی دارد که به معنای واقعی کلمه به قدرت نامشروع خود چسبیده‌اند و سیاستمداران فاسدی که بار از کرامت و سربلندی در آن برخوردار باشند. در ورای نظامیانی که به قدرت نامشروع خود چسبیده‌اند و سیاستمداران فاسدی که بار دیگر چشم به مناصب عالی حکومتی دوخته‌اند، میلیون‌ها پسر و دختر را می‌توان دید که هنوز به سن ده سالگی نرسیده، کودکی‌شان

را در ویرانه‌های سرزمین آباء و اجدادی‌شان دفن می‌کنند. در ورای جر و بحث‌های حقیر و مشمئزکننده تشنگان قدرت، عطش سوزان مردم این سرزمین به سیراب شدن از سرچشمه جوشان معنویت را با تمام وجود می‌توان حس کرد.

این‌ها واقعیت‌های عینی و ملموس پاکستان قرن بیست و یکم هستند. از ترتیبات سیاسی آینده که ستون‌هایش در چارچوب فکری همان مردان و زنان غارت‌گر، بنا شده چه امیدی می‌توان داشت؟ به سیاسیونی که نان‌شان را در تنور کشمکش‌های بی‌ثمر و بی‌ارزش می‌پزند، چه امیدی می‌توان داشت؟

تتها امیدی که می‌توان در دل‌ها کاشت این است که طی روندی بلندمدت، قاطع، و پایدار بازسازی جامعه پاکستان را بر اساس الگویی کاملاً متفاوت از الگوهایی که تاکنون پیاده شده‌اند، بی‌گیری کنیم. این بازسازی نیازمند ظهور شیوه‌ای از رهبری و مدیریت اصل-محور است، نه شخص‌محور. یعنی به‌جای اتکا به شخص باید به اصولی مورد قبول و احترام همه مبتنی باشد.

ظهور این رهبران به شرطی تحقق می‌یابد که محافل و گروه‌های کوچکی منحصر با هدف تعلیم و تربیت زنان و مردان جوان با تاسی به سیره نبوی^(ص) تشکیل شوند. تعلیمات ارائه‌شده به این جوانان نباید صرفاً به جنبه‌های تئوری محدود شوند؛ بلکه باید تحولی بنیادین در فکر و باور و جهان‌بینی آنان به‌وجود بیاوریم. یعنی در فرایند تعلیم و تربیت آنان باید واقعیت‌های اساسی و بزرگ حیات و ممت را از منظر و دیدگاهی که نه از اندیشه انسانی، بلکه از فیض جوشان خرد خداوند حکیم و بصیر سیراب شده است، به آنان بفهمانیم. آغاز این سفر پرماجرایی ملی و مردمی، مستلزم راهاندازی سلسله‌ای پیوسته از حلقه‌های مطالعاتی و تربیتی کوچک است که دور از دسترس و مزاحمت سیاستمداران و نظامیان باشند. سلسله‌ای که تمام هم و غمش را بر متحول ساختن تک‌تک اعضایش متمرکز کند. مکانیزمی برای تغییراتی از گانیک و پایدار که بر اصول لایتغیر و مستحکم بنا شده باشند. ■

در ورای افاده‌های نظامیان، سیاستمداران، خواص فاسد و رهبران پرمدعای پاکستان، میلیون‌ها زن و مرد و کودک مفلوک و ستم‌دیده را می‌توان دید که در «انتظار ظهور» رهبری مقتدر، روزها و شب‌ها را می‌شمارند